

# شاعرانه‌های کوروساوا

«آکیرا کوروساوا» درگذشت. این خبری بود که بسیاری از خبرگزاری‌های سراسر جهان آن را منتشر ساختند و از او ستایش به عمل آوردند. «امپراتور سینمای ژاپن اکنون در میان ما حضور ندارد اما آثارش همواره با ما خواهد بود و جاودانه ... به راستی چه کسی می‌تواند «هفت سامورایی»، «ریش قرمز» و یا ... را فراموش کند. مطلبی که در پیش‌رو دارید زمانی تکاشته شد که کوروساوا هنوز در قید حیات بود. اما چون نویسنده آن از نگاه یک شاعر به آثار کوروساوا نگریسته است متفاوت از نوشته‌هایی است که تا به حال درباره این هنرمند فقید منتشر شده است. کوروساوا فراتر از یک نام است و برای ما یادآور سینماست. امیدواریم در شماره‌های آینده بتوانیم بیشتر به این فیلمساز برجسته بپردازیم.

پرستو  
کدبانوی کاری نگه سبزه‌ها!  
کاویدن گل سرخ  
ببین!  
باطل اباطیل است!

□ رنوشار ۴ ژوئن ۱۹۷۲

تردید وجود ندارد که کوروساوا یک شاعر سینماست ولی آیا باید ذهن خود را پریشان کنیم تا مثل یک مورخ یا منتقد خشک، تنها مشخص کنیم که نوع شعر او چیست؟ مثلاً حماسی است یا رمانتیک یا ...

به گمان من چنین کاری بیهوده است زیرا اگر خوب دقت کنیم می‌بینیم که وی در هر اثر تنها از یک نوع شعر بهره نمی‌جوید، بلکه نگاهی چنان گسترده به مسایل می‌اندازد که الزاماً چندین گونه شعری نمایان می‌شوند و همین برای کسی که بخواهد نوع شعر او را مشخص سازد مشکل ایجاد می‌کند، مثلاً در هفت سامورایی شعر حماسی با شعر تغزلی به یک اندازه جلوه می‌کنند، همینطور در یوجیمبو یا در رویاها. پس شاید بهتر باشد که فقط به آشکار ساختن این سطرهای شعری که در میان گرد و غبار تصاویر خفته‌اند پرداخت، هرچند این کار «باطل اباطیل» است ولی باز این غباررویی می‌تواند لذت‌بخش باشد، درست همچون باستان‌شناسی که در یکی از اهرام به امید یافتن مومیایی ملکه نفرتی‌تی به جست و جو می‌پردازد ولی احتمال می‌دهد در کنار آن مومیایی، شاید به شانه چوبینی که ملکه به گیسوانش می‌زده یا به جام بنورینی که در آن آب می‌نوشیده نیز دست یابد. اشیا بی‌ارزش هم‌سان با صاحب خود دارند.

(۱)

نخستین فیلمی که از کوروساوا دیدم دودسکادن بود. این فیلم که در ظاهر بسیار گسسته جلوه می‌کند شامل چند داستان مختلف است که با یک زمینه مشترک یعنی فقر اجتماعی به بیان مفاهیمی حقیقتاً شاعرانه می‌پردازد: مردی که بچه‌های نامشروع همسر منحرفش را دوست دارد در اصل با نگاهی شاعرانه به این علاقه می‌رسد یعنی علاقه به انسانهایی که بی‌گناهند یا اگر هم گناهکارند، دوست داشتن آنها و بخشیدن گناهانشان.

مرد مصروعی که در عین فقر، همکارانش را به خانه دعوت می‌کند و در برابر بی‌احترامی‌های همسرش به آنها، در حالی که شرمگین است، دچار صرع می‌شود و همین‌طور پدر و فرزندی که رویای داشتن خانه‌ای زیباتر از در سر می‌پروراند اما همچنان در زاغه زندگی می‌کنند، اینها همه

روحیه شاعرانه‌ای را در برابر مانمیان می‌سازند ولی از همه شاعرانه‌تر در این فیلم مردی است که به سبب خیانت همسرش دیگر امید به انسان‌ها ندارد و در کلبه‌ای کوچک کنار زیاله‌ها در سکوت و انزوا بدون ارتباط یا درگیری با انسان‌های دیگر زندگی می‌کند، درست‌هم چون یک شاعر و یادآور شعری از شار Char:

سندانی تریقه بودم

که نمی‌گشت

پی درگیری؟

همه این داستان‌ها گرچه ظاهر همگونی ندارند اما باید شاعرانه اندیشید تا توانست سطرهای متقارن شعر را از میان آنها درک کرد.

(۲)

دو تن در هفت سامورایی به مرگی شاعرانه می‌میرند، اولی مسایاگوشی شمشیرزن است: مردی کم‌حرف و سرسخت که همیشه در سکوت و انزوا می‌بیمش. او در عین آن که مردی جنگجو به شمار می‌رود در هر لحظه زندگی‌اش شاعرانه رفتار می‌کند. نخستین بار که هفت سامورایی را دیدم باورم نمی‌شد او در هنگامی که دوستانش سخت به فکر چگونگی مقابله با رهنزان هستند به طرف گلی برود و خم شود تا آن را بچیند و در چنان معرکه‌ای به آن خیره شود. او جنگیدن با تفنگ را خوش

نمی‌دارد، شاید به این دلیل که برخلاف قوانین سامورایی‌ها و ناجوانمردانه است ولی تقدیر چنین می‌خواهد که مرگ او بر اثر اصابت یک گلوله تفنگ باشد و این طنزی تلخ اما شاعرانه است.

دومین شخص دهقان‌زاده است به نام کیکوچیو که خود را سامورایی قلمداد کرده، او با دیدن دهکده‌ای که برای راندن مزاحمان از آنجا استخدام شده، می‌گوید: «چه مزبله‌ای! من از مردن در اینجا نفرت دارم.» ولی او نیز در همین دهکده می‌میرد، در میان دهقانانی که می‌خواست خود را از طبقه آنان بیرون بکشد اما همیشه برایش مسأله‌ای پیش می‌آمد تا خاستگاه اجتماعی دوران کودکی‌اش را به یاد بیاورد: در صحنه بی‌نظیر آتش‌سوزی آسیاب، هنگامی که مادری زخمی، فرزندش را به او می‌سپارد، او ناگاه با بچه در بغل در میان آب می‌نشیند و می‌گرید زیرا او نیز در کودکی به تقدیری مشابه دچار شده است. این صحنه همان ایجازی را در بین نکته‌ای عمیق به کار گرفته است که یک هایکو می‌تواند به کار گیرد. در واقع کوروساوا با تصویر و تجسم، هایکو می‌سراید.

یک مرگ شاعرانه دیگر در آثار کوروساوا مرگ واتانابه در فیلم زیستن است: برف می‌بارد، واتانابه روی تابی نشسته و آوازی را زیر لب زمزمه می‌کند، او به هدف خود که ساختن پارکی برای کودکان بود رسیده است. بی‌گمان کوروساوا از شعر سنتی ژاپن یعنی هایکو در

در هفت سامورایی، مایاگوشی شمشیرزن را می‌بینیم که در جنگل، زیر باران سیل‌آسا به برخورد عاشقانه سامورایی جوان و دختر روستایی نگاه می‌کند. این نگاه که شدیداً حسرت‌بار است از اندوهی شاعرانه خبر می‌دهد، گویی عمری با شمشیر به سر بردن فرصتی باقی نگذاشته است تا به عشق بپردازد:

باشد آنان که پس از من به جهان می‌آیند  
رهروان چنین عشقی نباشند هرگز<sup>۷</sup>

در ریش قرمز بارش ملایم برف را می‌بینیم و زنگوله‌های را که بر سردر خانه‌ها و مغازه‌ها آویخته‌اند و زیر برق تکان می‌خورند. اوناکو، ساهاجی را می‌بیند که بدون چتر در حال گذشتن است و چترش را به او می‌دهد. محوطه پشت سر آنها به طرزی عجیب و مرموز و قطعاً شاعرانه خالی است، زیرا برای نخستین دیدار عاشقانه، صحنه‌ای جز این نباید ایجاد شود.

آن دو به هم می‌پیوندند اما زلزله خوشبختی کوتاه مدتشان را از بین می‌برد، ساهاجی مدت‌ها گمان می‌کند اوناکو مرده است تا این که شی‌ای او را می‌بیند که با کودکی در بغل از روی پلی کوچک می‌گذرد. «ساجی» به طرفش می‌دود اما اوناکو دیگر از آن او نیست و بار دیگر او را سرگردان در پشت سر می‌گذارد و می‌رود:

و تا رود بردمش  
به این خیال که دوشیزه‌ست  
اما داشت شوهری<sup>۸</sup>

پزشک جوان در ریش قرمز سیر و سلوکی را از سر می‌گذرانند تا به شاعری هم چون دکتر نایدی (خود ریش قرمز) تبدیل شود. او ابتدا مغرور و از کار کردن در درمانگاهی چنین حقیر ناراضی است. از دیدن مردم بی‌بضاعتی که اغلب حتی پولی برای معالجه خود ندارند می‌کند. چندی بعد او و همه افراد خانواده‌اش را که برای گریز از فقر خودکشی کرده‌اند به بیمارستان می‌آورند. تن‌هایی که از سم بی‌جان شده‌اند، و آنگاه طبق آنچه در همه دنیا رایج است درست در آخرین لحظات به نیروهای ماوراءالطبیعه متوسل می‌شوند: «اعتقاد بر این است که اگر در چاهی نام کسی را فریاد کنی، او از مرگ نجات خواهد یافت.»

اوتایو که تاکنون کسی ندیده است حرف بزند ناگاه در میان بهت کسانی که دور چاه حلقه زده‌اند به طرف چاه می‌دود و نام کودک را فریاد می‌کند.

اوتایو گرچه دچار ضعف جسمانی است اما بیماری‌اش را باید در واقع ناامیدی نسبت به انسانها دانست. او به هیچ‌کس اعتماد ندارد، از این رو هر چه بیشتر منزوی می‌شود ولی سرانجام عشق به پزشک جوان که اینک بیمار و تبار است، اوتایو را به زندگی برمی‌گرداند. آیا این همان مقصود اصلی شعر در طول تاریخ نیست؟

حالت ناتوانی سامورایی خسته را به ما منتقل می‌کند. همیشه در آغاز فیلم یوجیمبو هنگامی که شخصیت اصلی فیلم (یک سامورایی آواره) راه خود را اتفاقی انتخاب می‌کند و بدون هیچ هدف خاصی وارد شهر می‌شود به یاد این شعر از باشو می‌افتم:

#### مسافری

بگذار مرا نام چین بداند  
این رگیار پاییزی<sup>۵</sup>

این سامورایی به راستی یک رگیار پاییزی است. او در هیچ شهری هدف مشخصی ندارد، می‌خواهد آوارگی پیشه‌اش باشد و همین همیشه مرا اندوهگین می‌کرد. شخصیتی چنین عمیق و حساس که همچون شب‌نمی شفاف و بی‌خوشه است نباید به چنین زندگی پرنجی تن دردهد:

#### این شب‌نم سفید شفاف

با چه قضاوت سستی

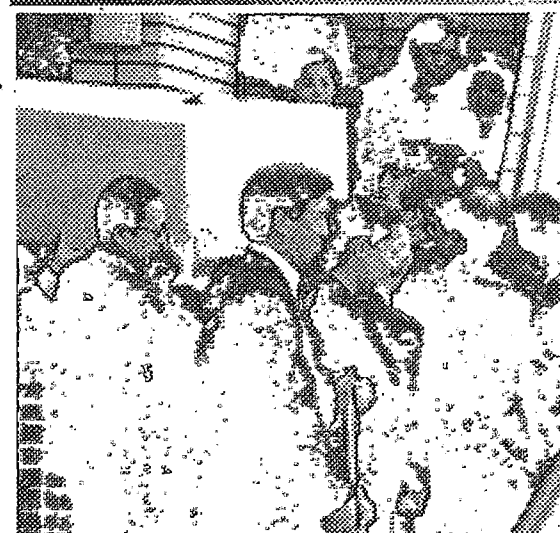
جای آرامیدنت را انتخاب می‌کنی<sup>۶</sup>

شخصیتهای کلیدی در بیشتر فیلمهای کوروساوا هم چون یک شاعر واقعی به شدت اخلاقی و انسان‌گرایانه عمل می‌کنند. هرچند این خصوصیات شاید در رفتار ظاهری این اشخاص دیده نشود، اما پس از مدت کوتاهی به تدریج روحیه شاعرانه‌شان نمایان می‌شود. مثلاً شخصیت اصلی در یوجیمبو که ابتدا تصور می‌کنیم یک سامورایی ولگرد فرصت‌طلب است که می‌خواهد از رقابت و جنگ میان دو تاجر سود جوید ناگاه در یک صحنه به زنی که از روی اجبار تحت تسلط ارباب قرار گرفته کمک می‌کند تا همراه شوهرش فرار کند و هنگامی که باتشکر خاضعانه آنان روبرو

بدش می‌آید، اما در طول فیلم با دیدن رفتارهای انسانی دکتر نایدی دچار دگرگونی می‌شود.

دکتر نایدی را می‌بینیم که برای نجات دختری از روسپی‌خانه مجبور می‌شود با چندین نفر درگیر شود و هنوز نمی‌توانیم باور کنیم که در حال دیدن شعر هستیم تا این‌که کودکی گرسنه و ژنده‌پوش را می‌بینیم که برای دزدیدن غذا به درمانگاه می‌آید و با اوتایو (دخترک ره‌اشده از روسپی‌خانه) دوست شده است و این بار نیز به درمانگاه آمده اما دیگر نه برای گرفتن غذا بلکه برای خداحافظی با اوتایو زیرا: «من می‌خواهم به بهشت بروم، آنجا دیگر از گرسنگی خبری نیست، همه جا قشنگ است، مثل چهره تو». و هنگامی که دختر می‌خواهد به طرفش بدود تا از فاجعه‌ای که می‌خواهد رخ دهد جلوگیری کند ناگاه فرار می‌شود می‌گوید: «زود بروید، از آدمهایی که خودشان را حقیر می‌کنند بدم می‌آید.»

او حتی با وجود نیاز به پول در جنگ ابلهانه این دو تاجر شرکت نمی‌کند و فقط نظاره‌گر این خونریزی بیهوده است.



اعتلای بینش هنری خود بهره فراوانی برده است. به ویژه شاعر بزرگ هایکوسا یعنی باشو ممکن است در وی تأثیراتی نهاده باشد.

باشو در قرن هفدهم میلادی می‌زیست و بیشتر عمرش را در سفر و سرودن شعر گذراند. شعرهای او تأثیر شگرفی بر اندیشمندان، هنرمندان و حتی تاریخ‌نویسان نهاد است تا جایی که یونه نوگوچی ولادت او را بزرگترین حادثه تاریخ ژاپن می‌داند.<sup>۳</sup> بنابراین بعید نیست که کوروساوا در فیلم رن هنگامی که هیده تورا (حاکم پیر) را در دشتی پوشیده از گل به نمایش آسمان واداشته است به این شعر باشو نظر داشته باشد:

#### در پرندگان

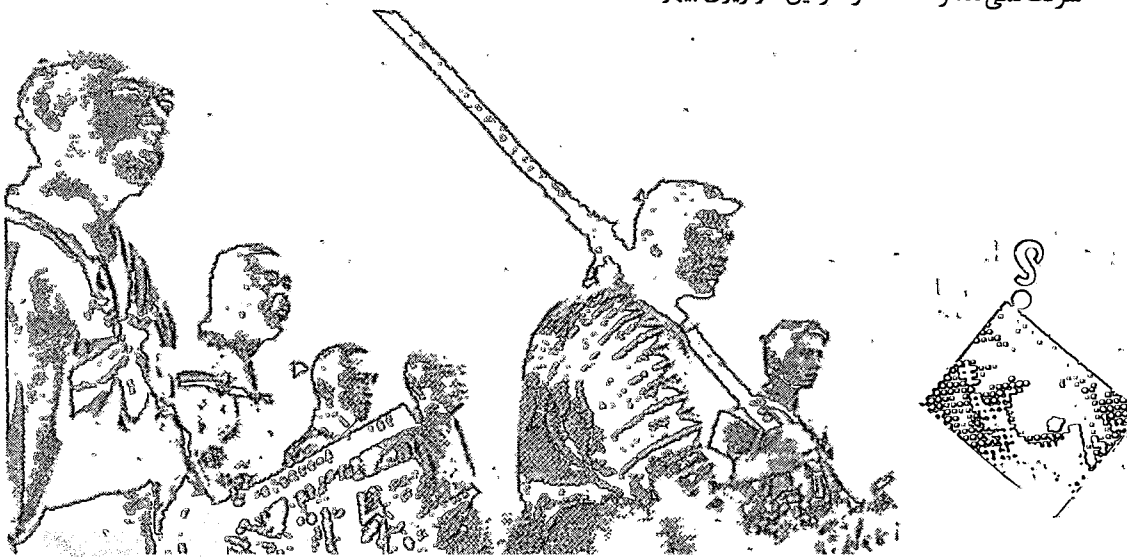
در ابرها

احساس پیری می‌کنم

اینکه خزان<sup>۴</sup>

شاید کوروساوا هرگز این شعر را نخوانده باشد اما باز تفاوتی نمی‌کند زیرا به هر حال او صاحب میراث کهن اندیشه و احساس شاعرانه ژاپنی است.

چنین طرز نگرش به دنیا در اکثر فیلمهای او دیده می‌شود اما شاید زیباترین آنها صحنه‌ای باشد که سامورایی زخمی در یوجیمبو به برگ خزان خیره شده است که بر اثر وزش نسیم در فضای کلبه به آرامی پایین می‌آید و دقیقاً





در فیلم زیستن یکی از شخصیت‌های گمنام که بعد از مرگ واتانابه در مراسم ترحیم وی شرکت جسته است، در لحظه‌ای که همه چاپلوسان سعی می‌کنند کار مهمی را که واتانابه در آخرین لحظات زندگی انجام داده بود در سایه کوشش‌های شهردار جلوه دهند، او ناگاه در میان ریشخند حاضران می‌گوید:

«آقایان، من احساساتی نیستم، فقط می‌خواهم این واقعیت را گوشزد کنم که اگر جدیت واتانابه احساس نشود باید بگویم ما در ظلمت زندگی می‌کنیم.»  
این برخورد شجاعانه با مردمی پست، شعری از رنه شار را به یاد می‌آورد:

بی‌ریا ماندن  
حتی ریشخند شده  
زیستن آزادی است

در ژرف‌ترین اعماق خویش<sup>۱</sup>

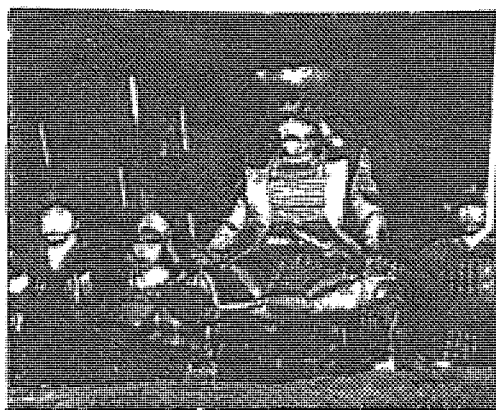
جمله آن مرد گمنام شاید نکته اساسی فیلم‌های کوروساوا باشد. به خصوص بعد از اقدام به خودکشی‌اش که ناموفق بود.

در ریش قرمز صحنه‌ای وجود دارد که می‌تواند مؤید زندگی ما در ظلمت و خشونت باشد: زنی از ریش قرمز می‌پرسد که آیا پدرش راحت از دنیا رفته است یا نه؟ ریش قرمز پاسخ مثبت می‌دهد. زن می‌گوید: «اگر غیر از این بود زندگی خیلی بی‌رحم می‌بود.» ولی پزشک جوان که خود شاهد مردن پیرمرد بوده است به یاد می‌آورد که وی چه سخت جان داده و درمی‌یابد که زندگی به راستی بی‌رحم است:

هیچ نیست

جز پیچ و تاب سرخسی  
این جهان گذرا<sup>۱</sup>

در رن هنرمندان‌ترین تمثیل را برای نشان دادن



همین بی‌رحمی می‌بینیم: تومارو که توسط سربازان هیده‌تورا کور شده و نماد بی‌پناهی بشر است در آستانه پرتگاهی ایستاده و تصویر بودا (نماد پاکی) از دستش فرو می‌افتد و در تاریکی قعر دره گم می‌شود.  
کوروساوا حتی جبری را برای این مسئله به میان می‌کشد، جبری تلخ که در سریر خون همه چیز را به فساد و تباهی گسیل می‌دارد: شبح با قاطعیت، سرنوشتی از پیش تعیین شده را برای شخصیتها بازگو می‌کند و حتی هنگامی که همه چیز می‌تواند به نفع واشیزو تمام شود ناگاه جنگل به حرکت درمی‌آید تا باز حکم تقدیر اجرا شود.





فرهاد که از خانواده ثروتمندی است به سر بازی می‌رود و بدون اطلاع خانواده در جبهه - زخمی می‌شود. شیدا برای تسکین درد فرهاد، شبها برای او قرآن می‌خواند. در حالی که فرهاد به علت شدت جراحات قادر به دیدن شیدا نیست. میان فرهاد و شیدا ارتباطی عاطفی برقرار می‌شود و این در حالی است که شیدا مجبور است آن جا را ترک کند. کارگردان: کمال تبریزی - نویسنده: رضا مقصدی - فیلمبردار: محمد آلاپوش - بازیگران: لیلا حاتمی، پارسا پیروزفر، محمدرضا شریفی‌نیا، بهزاد فراهانی، کمند امیرسلیمانی و ... - تهیه‌کننده: حوزه هنری، سازمان توسعه سینمای سوره

## از دواج موقت (مصائب شیرین)



نویسنده و کارگردان: علیرضا داودنژاد - مدیر فیلمبرداری: اصغر رفیعی‌جم - صداپردار: اسحاق خانزادی - بازیگران: محمدرضا، رضا و مونا داودنژاد، احترام السادات حبیبیان - موسیقی: بهمنی سپهر تهیه‌کنندگان: علیرضا داودنژاد و علی واجدسمیعی

## گپی با علی رضا داودنژاد

□ از دواج موقت تفاوتی با سایر فیلمهایتان دارد؟  
 □ این فیلم از لحاظ ساختمان تازه است. از لحاظ دکوپاژ و میزانشن نیز تازه است. بازی ها گرم و دیالوگ‌ها بر پایه بدیهه سازی جلوه رفته است. به طور کلی دوست داشتیم تجربه زنده‌ای ثبت شود.  
 □ از فیلم راضی هستید؟  
 □ بله از کار راضی هستم و هیچ مشکلی نداشتم.

حال که این دو بزرگ شده‌اند انتظار دارند که این وصلت شکل بگیرد اما مشکلاتی در این راه وجود دارد و ...

□ کار با بازیگران چگونه بود؟  
 □ با توجه به اینکه اغلب بازیگران از اقوام نزدیکم بودند اعم از مادر و برادرم و دیگران، در نتیجه هیچ مشکلی در این زمینه نداشتم.

□ آقای داود نژاد از ازدواج موقت بگویید؟

□ این فیلم راجع به زندگی دختر و پسر نوجوانی است که باهم نسبت فامیلی دارند. هنگامیکه این دو کودکی بیش نبودند، خانواده‌هایشان به آنها گفته بودند که باهم نامزدند.

## طعم طلیا



این فیلم یک ملودرام اجتماعی است که با زندگی روزمره انسان در ارتباط است. نامتعادل بودن این زندگی و اینکه سرانجام چه خواهد شد و به طور خاص به زندگی زناشویی و حقوق زنان نگاه دارد. کارگردان: ایرج قادری - نویسنده: علیرضا داودنژاد - مدیر فیلمبرداری: اصغر رفیعی‌جم - موسیقی: بابک بیات - تدوین حسن حسن دوست - بازیگران: فریبرز عرب‌نیا، افسانه بایگان، شقایق فراهانی. محصول هدایت فیلم